

## اهمیت گفت و گوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در مصاحبه با دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

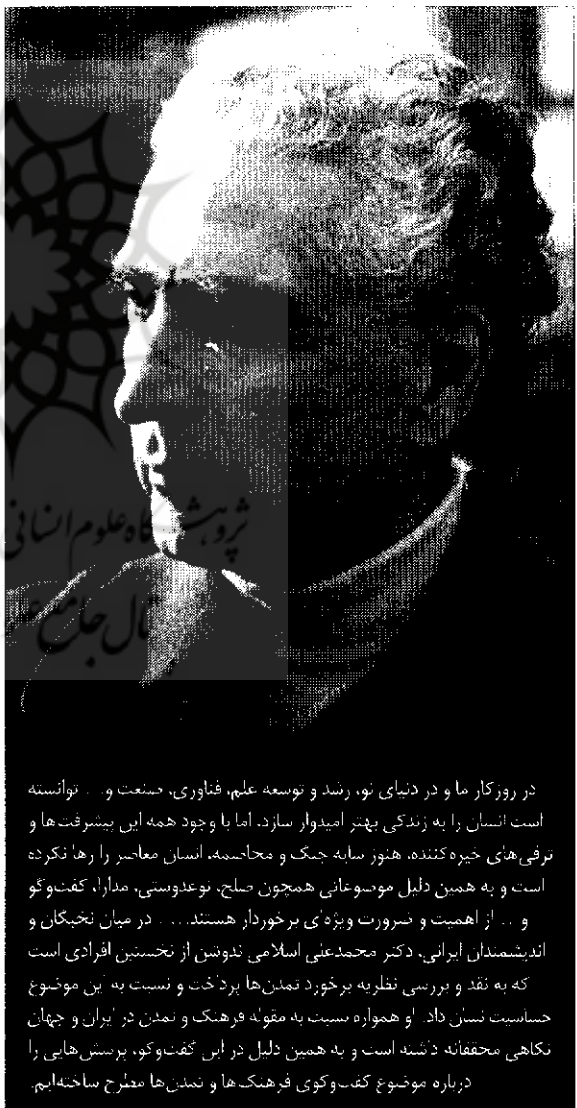
محمد صادقی

شما در سال ۱۹۶۷ و در سمینار بین‌المللی دانشگاه هاروارد، پیشنهاد نظریه و قابل توجهی را مطرح کردید، تشکیل مجمعی از فرهنگ‌مداران همه کشورها برای بررسی مسائل جهانی که با ارائه گزارشی، مردم جهان را در جریان رخدادها و رویدادهای جهانی قرار دهند. کمی بیشتر توضیح می‌دهید؟

سمینار بین‌المللی هاروارد، هر ساله به ریاست هنری کیسینجر که در آن زمان استاد دانشگاه هاروارد بود، تشکیل می‌شد و چهل روز به طول می‌انجامید. این سمینار که در آن مسائل جهان و آمریکا به بحث گذاشته می‌شد، جنبه دولتی نداشت و در دعوت کردن از نمایندگان، تنها به شخصیت آنان توجه می‌شد. در سال ۱۹۶۷ من هم از ایران دعوت شدم تا در میان نمایندگان حدود چهل کشور جهان، سخنرانی‌ای تحت عنوان *The modern man and the backward man* ایراد کنم. در انتهای سخنرانی پیشنهاد کردم مجمعی از اندیشمندان جهان، از همه کشورها تشکیل شود و در آن مسائل مهم دنیای امروز به بحث گذاشته شود. این مجمعی خواهد بود فراملی، مرکب از افراد آزاد و مستقل از دولت‌ها، در مقابل سازمان ملل متحد که اعضای آن نمایندگان دولت‌ها هستند.

پیشنهاد من این بود که دنیا یک "تربییون" آزاد داشته باشد، به دور از مداخله دولت‌ها که در آن فرهنگ‌های کشورهای مختلف از طریق نمایندگان‌شان با هم روبرو شوند و ببینند برای این دنیای سرگردان چه کار می‌توان کرد. این مجمع باید همچنین ملت‌ها را در جریان اخبار موفق درباره چگونگی کار جهان می‌گذاشت.

سازمان ملل نتوانسته بود کار چندانی بکند جز آن که دنیا را در حال گرگ و میش، نه جنگ و نه صلح، نگاه دارد. پیشنهاد من مورد استقبال حاضران



در روزگار ما و در دنیای نو، رشد و توسعه علم، فناوری، صنعت و ... توانسته است انسان را به زندگی بهتر امیدوار سازد. اما با وجود همه این پیشرفت‌ها و ترقی‌های خیره‌کننده، هنوز سابه جنگ و محاسبه، انسان معاصر را رها نکرده است و به همین دلیل موضوعاتی همچون صلح، نوعدوستی، مدارا، گفت‌وگو و ... از اهمیت و ضرورت ویژه‌ای برخوردار هستند. ... در میان نخبگان و اندیشمندان ایرانی، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن از نخستین افرادی است که به نقد و بررسی نظریه برخورد تمدن‌ها پرداخت و نسبت به این موضوع حساسیت نشان داد. او همواره نسبت به مقوله فرهنگ و تمدن در ایران و جهان نگاهی محققانه داشته است و به همین دلیل در این گفت‌وگو، بررسی‌هایی را درباره موضوع گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها مطرح ساخته‌ام.

و همچنین عده‌ای از آمریکاییان قرار گرفته، ولی برد اجرایی نداشت، نه بودجه داشت و نه سازمان و همان گونه به صورت یک پیشنهاد باقی ماند. بعدها همان پیشنهاد را در دلی نو، در آنجمن دوستی ایران و هند در برابر عده زیادی از اعضای آنجمن تکرار کردم.

کیسینجر، چند سال بعد وزیر امور خارجه آمریکا شد و گمان می‌کنم این سمینار که به او تجربه بسیار آموخته بود، در ارتقای او بی‌تاثیر نبود. متن این سخنرانی (در دانشگاه هاروارد) تاکنون چندین بار چاپ شده و اخیراً هم اصل آن به انگلیسی همراه با ترجمه فارسی در کتاب ارمغان ایرانی انتشار یافته است. اکنون سی و نه سال از آن زمان می‌گذرد. نمی‌خواهم بگویم پیش بین هستم، ولی باید با فروتنی بگویم آنچه در آن زمان گفتم، حاوی هشدارهایی بود که سه دهه بعد، نمود یافت و وقایع ۱۱ سپتامبر و آنچه در عراق و افغانستان و پاکستان می‌گذرد، نشانه‌هایی از آن است. **به نظر شما در گفت و گوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، چه کسی یا کسانی باید مشارکت داشته باشند و یک گفت و گو باید چه ویژگی‌ها و مشخصه‌هایی داشته باشد تا نتیجه بهتری از آن به دست آید؟** گفت‌وگوی تمدن‌ها ناظر به گفت‌وگوی میان دولت‌هاست. دولت‌ها باید در مجمعی به معرفی تمدن خود بپردازند، یعنی نوعی گفت و شنود فرهنگی میان آنان برقرار شود. البته این یک قدم به جلوست، ولی دولت‌ها نمی‌توانند بی‌طرف باشند. آنان منافع خود را در نظر دارند که دیدگاهی سیاسی است و سیاست طبیعتاً بر فرهنگ چیرگی دارد.

پیشنهاد من آن بود که این زبان فرهنگی از جانب خود مردم به کار گرفته شود و "خرد جهانی" اندکی مجال بروز بیاید. اما این امر تنها می‌توانست از طریق نمایندگان آزاده هر کشور به آزمایش گذاشته شود. گفت‌وگوی تمدن‌ها از جانب ایران با حسن نیت عنوان شد، سازمان ملل هم آن را تایید کرد، ولی متأسفانه صدای فرهنگ در میان‌های وهوی سیاست گم می‌شود. **پس از انتشار نظریه بر خورد تمدن‌های هانتینگتون، در مقاله‌ای با عنوان "کدام رویارویی؟" به نقد این نظریه پرداختید. علت توجه‌تان به این موضوع چه بود؟**

آنچه برخورد تمدن‌ها خوانده می‌شود و از جانب آقای هانتینگتون عنوان شد، ناظر به نوع تفکری است که خود از عوامل دیگری شکل گرفته و زمینه‌ساز تصادم میان فرهنگ‌ها شده است. آن عوامل عبارتند از فاصله وحشتناک میان زندگی‌ها که از یک سو به صورت فقر، محرومیت، سرخوردگی و تحقیر جلوه می‌کند و از سوی دیگر، به صورت تفرعن و بی‌توجهی به عمق امور. این تنها ناظر به دو قاره یا دو کشور نیست، بلکه در داخل یک کشور هم وجود دارد.

مثلاً میان یک شهروند "توبی‌آی" و "بنگالدشی" که هر دو مسلمانند، چه مناسبتی است؟ یا میان شاهزاده سعودی و یک فلاح مصری که هر دو عرب‌اند؟ مذهب مشترک، دیدگاه مشترک ایجاد نمی‌کند. این، شرایط زندگی و معیشت و جو کشور است که فرهنگ‌ساز می‌شود، خاصه وقتی توجهی برای نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی وجود نداشته باشد و بر اثر آن احساس غبن و محرومیت از جانب گروهی پیدا شود. همان‌طور که مشاهده می‌شود، گاه دو مسلمان بیشتر با هم کینه‌ور می‌شوند تا دو فرد با کیش‌های متفاوت، زیرا منافع و مصالح شخصی، آن‌ها را در دو صف قرار می‌دهد. آنچه فرهنگ‌ها را این‌گونه رو در رو کرده، تقسیم ناعادلانه مواهب زمین است. **در همان مقاله تقسیم‌بندی تمدن‌ها از سوی آقای سامونل**

**هانتینگتون را با تردید مواجه ساخته‌اید و همچنین یک‌دست و یک شکل پنداشتن جوامع اسلامی و کنار هم قرار دادن تمدن اسلامی - کنفوسیوسی و در برابر غرب قرار دادن آن را نادرست انگاشته‌اید. با توجه به این که همین موضوع خود بر ترس و هراس میان شرق و غرب و بویژه اسلام و غرب می‌افزاید، آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ اشاره کرده‌اید که آقای هانتینگتون شرق را نمی‌شناسد و به مشکلات درون تمدنی غرب نیز توجه ندارد؟**

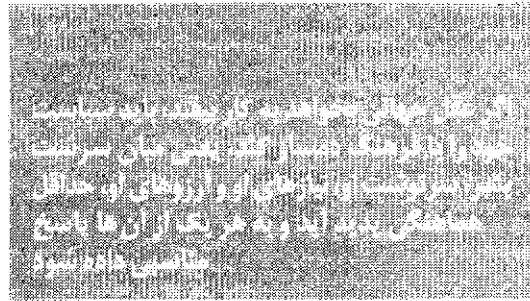
این که گفتم آقای هانتینگتون شرق را نمی‌شناسد، برای آن است که شرق بسیار تودرتوست، می‌تواند بگوید ف و منظورش فرزند نباشد. تمدن غرب رابطه میان مادیت و معنویت را بسیار نزدیک کرده، یعنی معنویت را در خدمت مادیت قرار داده، ولی شرقی به یک دست این دارد و به یک دست آن و از این رو، این دو می‌توانند در حالت نامتوازن به سر برند و چه بسا میان آن‌ها برخورد هم پیش بیاید. در شرق - لاقفل بخشی از شرق - هنوز امور معنوی با امور مادی در ارتباطند و این بین آن دو تفاوت ایجاد می‌کند. برای مثال، هم اکنون فاصله میان کره جنوبی و بلژیک، کمتر است تا فاصله میان دو محله شیعه‌نشین و سنی‌نشین عراق. این به آن معناست که عوامل دیگری به غیر از اشتراک دین یا جغرافیا، همسانی‌ها را ایجاد می‌کنند. باورها زاینده شرایط زندگی هستند.

**در نوشته‌های شما مسائلی دیده می‌شود که به قول خودتان آینده جهان را به آتشفشانی تبدیل خواهند کرد، مسائلی مانند جمعیت، محیط‌زیست و افروزش اجتماعی. در این باره بیشتر توضیح می‌دهید؟** نوع تفکر بشر در قرن بیستم نسبت به صنعت بسیار خوش‌بینانه بود. انسان تصور می‌کرد بسیاری از گره‌ها به دست صنعت گشوده خواهد شد. البته دو جنگ جهانی اندکی در این خوش‌بینی رخنه انداختند. با این حال، باز هم این تصور وجود داشت که حل مشکل صنعت به دست خود صنعت است. اکنون اندک اندک علائمی مشاهده می‌شود، ناظر بر این که کاربرد علم با معصومیت علم همراه نیست. نوعی عدم توازن خطرناک در کار جهان پدید آمده است. این عدم توازن میان علم و فرهنگ، میان برخورداران و محرومان، میان حرص بشر و عقل بشر و بالاخره میان شرق و غرب است. آلودگی محیط‌زیست و افزایش ناموزون جمعیت دو نمودارند. از سوی دیگر، آگاهی بشر نسبت به سرنوشت خود بیشتر شده و دیگر به آنچه نصیب او می‌شود، قانع نیست. انسان همین یک قرن پیش، لاقفل در مشرق زمین، به سرنوشت خود گردن نهاده بود، ولی آگاهی انسان امروز، او را ناآرام کرده است.

**در عرصه جهانی و بویژه در باره موضوع گفت و گوی تمدن‌ها، هر فرهنگ یا تمدن، اندیشه‌ها، دستاوردها، گنجینه‌ها و داشته‌های خویش را عرضه می‌کند. پرسش این است که ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟ آنچه ما می‌توانیم ارائه دهیم تا موجب گشایش، صلح و تفاهم شود، چیست؟**

ایران، به عنوان یک کشور کهنسال با چند هزار سال تاریخ و نیز از آن جهت که در یکی از حساس‌ترین نقاط جغرافیا قرار دارد و تجربه‌های بسیاری اندوخته است، حرف بسیاری هم برای گفتن دارد، به شرط آن که حافظه‌اش به خواب نرفته باشد.

ایران نخستین تمدنی است که عرصه زندگی را به نیک و بد تقسیم کرد و امید داشت با کوشش و تدبیر خود، نیکی را بر بدی غلبه دهد. این، شعار مردم ایران باستان بود که هنوز از اهمیت آن کاسته نشده است. شاهنامه از جمله کتاب‌هایی است که درس زندگی را می‌توان از آن آموخت.



عصاره این دستاوردها را می‌توان در کنار هم نهاد و سنجید و موارد مشترک را جدا کرد. تفاوت‌ها را علت‌یابی نمود و آن‌گاه نتیجه گرفت که چه چیز با طبیعت بشر و با مقتضای دنیای امروز سازگارتر است. امروزه، لیبرال دموکراسی که بر مبنای سکولاریزم شکل گرفته است و نیز بنیادگرایی افراطی و سربرآوردن جنبش‌های رادیکال در نقاط متعدد، با چالش جدی روبرو شده و پیش‌بینی اندیشمندان، چه در باب پایان تاریخ و چه درباره غلبه سکولاریزم و ظهور دهکده جهانی و جهانی شدن، عملاً در مسیر دیگری قرار گرفته است. آیا همه این موارد و سایر نقاط و نکات مهم در جهان معاصر، ادعای هائینگتون را تایید نمی‌کنند؟

هر ملت و گروهی دنیا را از دیدگاه خود می‌بیند. مناسفانه، قضیه به این جا ختم نمی‌شود. چه بسا او خود را بر حق و دیگران را ناحق بشناسد. عجیب است که دوران ما دوران علم است و با این همه به تعصب خام هم دامن زده می‌شود. تعصب، پوششی برای مطالبه کمبودهاست. دهکده جهانی پدیده‌ای است که بر اثر سرعت ارتباطات انسانی و اقتصادی و خبری مطرح شده، و گر نه یک جوان گرسنه آفریقای که حتی به آب کافی هم دسترسی ندارد، در عمل چگونه با یک جوان غربی، از یک دهکده واحد جهانی شناخته می‌شوند؟

دهکده جهانی زمانی مفهوم می‌یابد که نوعی توازن در جوانب مختلف در میان مردم جهان حاصل شده باشد. نظریه هائینگتون مبتنی بر جدال فرهنگ‌ها و ناشی از تفاوت جهان‌بینی‌هاست. ظاهر کار تا این جا درست است، ولی چه باید کرد؟ فرهنگ یک امر انتزاعی نیست. مبادی‌ای دارد که ما در زندگی روزمره هر لحظه با آن روبرویم. از قدیم گفته‌اند: شکم گرسنه ایمان ندارد! همین جاست که ایمان می‌تواند به بی‌ایمانی تبدیل شود. حرف سعدی هم کهنه نشده است که می‌گفت:

فرق است میان آن که یارش در بر / با آن که دو چشم انتظارش بر در  
دهکده جهانی فاصله میان دو دنیای برخوردار و ناب‌خوردار را بیشتر می‌کند و در نتیجه، موجب افتراق بیشتر می‌شود، مگر آن که برای تعدیل فاصله‌ها فکری بشود.

تصمیم‌گیران سیاست‌های بین‌الملل، اغلب سیاستمداران هستند و هیچ تصمیم مهم و راهبردی‌ای در حلقه‌های فرهنگی اتخاذ نمی‌شود. به این ترتیب، آیا برای برقراری مفاهیم و دیالوگ بین‌فرهنگی، جای خوش‌بینی وجود دارد؟

اگر عقل جهانی بخواهد به کار بیفتد، باید سیاست خود را با فرهنگ دمساز کند، یعنی میان سرشت بشر، سرنوست او، نیازهای او و آرزوهای او، حداقل هماهنگی پدید آید و به هر یک از آن‌ها پاسخ مناسبی داده شود.

در روزگار ما اهل فرهنگ، هنر و اندیشه به گفت‌وگو در سطح جهان قائل هستند، اما از سوپی اهل سیاست به خشونت‌ها دامن می‌زنند. این تناقض آشکارا دیده می‌شود، مثلاً در سال گفت‌وگوی تمدن‌ها، واقعه ۱۱ سپتامبر رخ می‌دهد. ارزیابی شما از این موضوع چیست؟ واقعه ۱۱ سپتامبر یک «بیگ‌بنگ» و هشدار بود که به دنیای ناهنجار داده شد. تعبیه‌های دفاعی بر ضد تروریسم کافی نیست، عراق و افغانستان نشان داده‌اند که کافی نیست. باید ریشه‌ها را دریافت. باز هم برویم به سراغ سعدی:

پیرمردی ز نزع می‌نالید / پیرزن صندلش همی مالید  
دنیا در حالت طبیعی به سر نمی‌برد؛ زندگی با توازن بر سر پا می‌ماند و افراط‌گری‌ها، بر هم زنده این توازنند.

کتابی است که در زندگی معنا می‌آفریند. می‌آموزد که چه باید کرد تا زندگی به زندگی کردن بیزد. نبرد رستم با اسفندیار بر محوریت آزادی، جریان دارد. عرفان ایران به یگانگی انسان‌ها توصیه می‌کند و می‌گوید: مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن! گمان می‌کنم این کوتاه‌ترین سخنی است که راه رستگاری را نشان می‌دهد.

بدیهی است که جنبه‌های صوفیانه و منفی را باید از عرفان زدود. این‌ها شاخه‌های خشکی هستند که بر اثر انحطاط تاریخی، بر ملت ایران تحمیل شده‌اند.

گویا همین چند نمونه کافی باشد، به شرط آن که ما قابلیت عرضه کردن آن‌ها را داشته باشیم. بار سنگینی از گذشته بر دوش ماست، باید آن را نقد کرد و این، هوشیاری و آگاهی می‌خواهد و گر نه:

ذات نایافته از هستی، بخش / کی تواند که شود هستی بخش؟  
به نظر برخی روشنفکران، تاسیس هر نوع اندیشه سیاسی-اجتماعی مبتنی بر عرفان، غیر ممکن به نظر می‌رسد به این ترتیب آیا می‌توان زمینه‌ها و بسترهای شکل‌گیری گفت‌وگوی فرهنگ‌ها را در ادبیات ایران و بویژه ادبیات عرفانی (به خاطر برجستگی مفاهیمی چون مدارا، بردباری، نوعدوستی و...) جستجو کرد؟ همچنین در یکی از مقاله‌های خود (ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟) به چهار سخنگو و نماد فرهنگ و تمدن ایران پرداخته‌اید. این چهار الگو یا نماد چه حرفی برای انسان مدرن دارند و به چه کار دنیای مدرن می‌آیند؟ بدیهی است که منظور آن نیست عرفان بایزید بسطامی و عطار در این دوره «پیاده» شود. هر تمدن بزرگی در گذشته‌های خود، رگه‌های مثبت و منفی دارد، به قول معروف «صاف و درد» دارد. ما باید بدانیم از گذشته چه بگیریم که با مقتضیات امروز مطابقت داشته باشد. نباید سیکسرانه گناه را به گردن گذشتگان انداخت. گذشتگان یابیند مقتضیات زمان خود بودند. در جایی اشاره کرده‌اید اگر فرزندی همه ملت‌ها را روی هم قرار دهیم، نتیجه‌اش می‌شود خرد جهانی و بر عبارت یگانگی در چندگانگی نیز تاکید کرده‌اید. همچنین در برابر عبارت دهکده جهانی از عبارت دهکده معنوی جهانی استفاده کرده‌اید. در این باره بیشتر توضیح می‌دهید؟

هر ملتی که دوران درازی را طی کرده و خود را تا به امروز کشانده، واجد تدابیر و دستاوردهایی بوده که زندگی ملی او را ادامه‌پذیر ساخته است. این همان سرمایه خردی است که او در اختیار دارد. تفاوت تمدن‌ها، ناشی از تفاوت میان محیط، موقعیت و رویدادهاست. بنابراین واکنش‌ها هم قدری متفاوت خواهند بود، ولی در اصل همه در جستجوی یک چیزند: زندگی کردن به بهترین نحو ممکن.